

درگذشت کیارستمی ،

رسوایی و شرمساری برای دو قبیله

حکومت اسلامی ایران بعد از سوار شدن بر اریکه قدرت، برای رسیدن به اهداف بسیار عقب مانده اش میبایست برای برداشتن موانعی که ناشی از پی آمد شهر نشینی و ورود کشور به دوره صنعتی شدن بود، لشکر خود را مهیا میکرد. توهم رسیدن به آینده ای بهتر، باعث گردید تا بسیاری از جریانات و افراد علاقمند به بازسازی و بهسازی میهن با وجود نا همخوانیشان با حاکمان تازه بدوران رسیده ، خود را در رکاب آنان جا دادند و در اینراه البته مرتکب اشتباهات تاریخی بسیار غم انگیزی شدند. حکومت اسلامی ایران در این مسیر نه تنها تلویزیون را حرام میدانست بلکه پیش بینی وضع هوا و برنامه هوا شناسی را عملی کفر آمیز و دخالت در امور آسمانی خوانده، آنرا در اختیار فقط خدا میدانست. برنامه پیش بینی وضع هوا به همین دلیل تا مدتها از برنامه تلویزیون کنار نهاده شد.

سینما اما وضعیت غم انگیز تری یافت. حجم بزرگ امکانات سینمایی اعم از سالنهای سینما، استودیوهای فیلم سازی، وسایل و تجهیزات سینمایی با توان و گستردگی فراوان را البته نمیشد مثل سینما رکس آبادان با شعله یک چوب کبریت سوزاند. نتیجه این شد که فتوا نازل کردند که: سینما خیلی هم حرام نیست اگر در خدمت اسلام و نگهبانی از بیضة آن باشد. نیروهای متوهم نیز به داد سران قوم رسیده و آستینها را برای برپایی یک سینمای دیش اسلامی بالا زدند. در این میان قرعه از جمله بنام کسی افتاد که خود در تمامی عمر قبل از انقلابش به سینما نرفته بود. محسن مخملباف که خود را در برابر خوان بسیار گسترده ای از بودجه و امکانات فیلمسازی میدید، همه توش و توان خود را در خدمت به حاکمان منکر هنر، در طبق اخلاص نهاد. فیلمهای ایشان در این دوره فقط باعث بی آبرویی خودش در وهله اول و توهین آشکار به سینما و دستاوردهای این هنر مردمی بود. او اما مدتی که گذشت خود را بازیافت و قبل از دفن شدن در باتلاق جهل و خرافات حکومت اسلامی، توانست خود را نجات داده و مابقی عمر خود را با درک دیگری از سینما و نقش آن ادامه دهد.

جنگ خانمانسوز با عراق که در واقع زور آزمایی دو حکومت مرتجع بود و نتیجه اش نابودی مردم و هستی دو کشور بود در سینما و تلویزیون به گونه ای کاملاً وارونه تصویر میشد. در این میان افراد هوش باخته و خود فروخته دیگری پیدایشان شد تا کمر به خدمت بسته و جنگ را مطابق فرمایش امامشان بمثابه نعمت از سوی خدا تعریف کرده و به خورد مردم بدهند.

اینبار یک ابراهیم به داد حاکمان دیکتاتور رسید و چندین فیلم در مدح جنگ ساخت. تمامی افتخار این بسیجی دوربین بدست این شد که جاری شدن خون جوانان از هر دو سو را که برای هیچ و پوچ قربانی میشدند، به تصویر درآورد. جوانان بیگناه دو کشور همسایه که نمیدانستند برای چه بر روی هم آتش میکشایند. یک جنگ به تمام معنا ارتجاعی که در دو کشور همسایه ثمری جز نابودی جانهای جوان و معلول سازی انبوهی از شهروندان دو طرف نداشته است. جنگی که کارگردان آن دو دیکتاتور کهنه کار بود که سربازان خود را با شعار الله و اکبر به میدان میفرستادند.

در دنیای اکنونی که هر انسانی با هر میزان خرد، جنگ را نادرست دانسته و آنرا اقدامی حیوانی میشمارد، ابراهیم حکومت اسلامی ایران همچنان در ستایش از جنگ و فیلمهای که ایشان در مقدس نشان دادن آن ساخته (و حتمن بیشتر هم خواهد ساخت) به خود بالیده و موجودیت خود را در گروی تحسین و بارک الله شنیدن از دهان دیکتاتور بزرگ و دیگر نوچه هایش نهاده است.

این بچه مسلمان حوزه سینما، که به قول خودش قلبش راست اما منشش چپ است، از اشاره کوچکی که عباس کیارستمی فیلمساز انسانگرا و جاودان ما به جنگ کذایی کرده بود و آنرا از قول شخصی دیگر، جنگی بی مفهوم خوانده بود، به خشم آمده و خود را مجبور به واکنش دیده و از زعام قوم هم خواست تا موضوع را پیگیری نمایند!

چگونگی مرگ عباس کیارستمی برای حکومت اسلامی یک رسوایی ست. رسوایی برای اینکه جان انسانهای شریف و دوستدار صلح و سعادت مردم در ایران فاقد ارزش بوده و زنده بودن اینگونه انسانها اصولن با نظام ضد بشری حاکم همخوانی ندارد. حکومت اسلامی ایران حقوق شهروندی را نه میفهمد و نه حاضر است که بفهمد. این حکومت اساسن با شهر، شهریت و تمامی نمادهای شهری نه مخالف که منکر است. بارها و بارها از رهبر تا مسؤولین ریز و درشت، ضدیت خود را با سینما، ورزش، اینترنت، موسیقی، رقص، رنگ، خنده و شادی، جشن، آب بازی و... نشان داده و میدهند. تمامی

دستاوردهای شهر نشینی و مدرن تنها و تنها اگر بشود آنرا در خدمت افکار و ایده ثولژی فسیل شده شان بکار برد قابل قبول و مجاز شمرده میشوند.

عباس کیارستمی هنرمندی بود با نگاه انسان محور که در فیلمهایش به سیاست و دعوای زرگری جناح های حکومت اسلامی وقهی نمینهاد. او حتمن میدانست که نمایندگان حکومت اسلامی همه سر در یک آخور دارند و شعاع دید همه شان بیک اندازه ست. او انسان بسیار با هوشی بود، کم میگفت و گزیده. او به حیطة هنر درگیر پا نمینهاد. او اما با اینوجود مورد طبع حاکمان دیکتاتور و نوچه های لباس شخصی شان نبود و باری به هر جهت و شاید هم بدلیل اقبال جهانی وجود او تحمل میشد. نگاه حکومت اسلامی ایران به او مثل نگاه به یک توریست و یا مهمان بود که روزی سرانجام از ایران میرود. کیارستمی مثل یک پرنده مهاجر (از دیار خود) پرید و رفت.

نهمیدن کیارستمی تنها از سوی قبیله حاکم نبود. در بیرون از دایرة قدرت و آنجا که جبهه اپوزیسیون نام دارد، کیارستمی آنطور که میبایست شناخته نشد. سازمانها و احزاب سیاسی بطور کل توجه ای درخور به سینما و هنر نشان نمیدهند. بسیاریشان حتا نمیدانند که سیاست خود یک هنر است و موضوع عرضه نوع سیاست، خط مشی، انتخاب مخاطب و چگونگی ارتباط گیری با آنان و...همه اموری هستند که باید با درکی هنرمندانه پیش برده شده تا به بهترین نتیجه مورد دلخواه رسید. در صفحات اینترنتی بسیاری از جریانات سیاسی و بویژه چپ تنها اشاره کوچکی به درگذشت عباس کیارستمی دیده میشود و نزد برخی از آنان حتا اشاره ای هم به اینموضوع نشده است. این واقعن مایه تأسف است. این نیروها باید فکری برای این نقطه ضعفشان بکنند. آن فعال سیاسی که دانشی از وضعیت ادبیات، هنر، سینما و تئاتر کشورش ندارد و یا بدان بی توجهی نشان میدهد، بهتر است که فکری بحال خودش بکند.

از این گذشته نزد بعضی دیگر از افراد که در صفوف اپوزیسیون جای دارند مسئله جور دیگری است. برخی از این افراد احتمالن از مرگ کیارستمی به یاد برخورهای نادرست خود می افتند و شاید اکنون در خلوت خود شرمندة آن برخوردها باشند. نیروهایی که نگاه «تخصصی» به سینما و حکومت اسلامی ایران دارند و خود را منتقدان برای تمام فصول میشناسند. تعداد این افرادالبته زیاد نیست اما بدنیست در موردشان گفته شود. این افراد فعالن منفردی هستند که خود را دانای کل در ارتباط با سینما و ایضن سیاست میشناسند. خود را سیاسی معرفی نمیکند گرچه نوع نگاهشان بشدت سیاسیت. البته نوع سیاسیتی که این افراد پیروی میکنند دیگر حنایی ندارد چرا که یک نوع تند روی بی منطق را الگوی خود قرا داده و خدا را هم به بندگی قبول ندارند. این نگاه هیچگونه مرزی بین سیاست و هنر نمی بیند. در چارچوب این نگاه، شعر، موسیقی، نقاشی و صد البته سینما و تئاتر باید حتمن سیاسی بوده و آنهم تنها یکنوع خط مشی را نمایندگی نماید.

سینمایی که کیارستمی پیروی میکرد مورد قبول این طرز نگاه نبود و حتا در فرصتهایی که پیش میآمد، کیارستمی از دید آنان همردیف سینماگران مدافع حکومت اسلامی ایران معرفی میشد. روش تند و خصمانه این افراد در برخی موارد بصورت هیستریک و بیمارگونه در میآمد و باعث حیرت دیگران میشد. حیرت بدین خاطر که نوع برخورد این افراد با سینمای کیارستمی از همان جنسی بودکه حاکمان اسلامی ایران بارها نشان داده بودند. اینان نیز همسو و همراه با حاکمان اسلامی در ایران، فیلم فیمسازان مستقل را که درشرایط بسیار سخت ساخته میشود، مورد حمله قرار میدهند. اینان باسیاست تهمت و توهین به فیلمسازان داخل کشور عملن آب به آسیاب رسولان جهل و خرافات حاکم بر ایران میریزند و خواهی نخواهی آنان را یار هستند.

عباس کیارستمی و فیلمهایش نمونه بسیار روشنی برای شناخت سیاست نادرست و دشمن شادکن اینگونه افراد بود. جا دارد بزرگ منشی و فروتنی کیارستمی را در قبال برخوردهای بسیار ناپسند این افراد که دوستانی نادانند برای سینما و سینما گران مستقل ایران، یاد آور باشم.

فرهنگ رومی